

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال ششم، شماره ۱، پیاپی ۲۰، بهار ۱۴۰۱
صفحات: ۹۷-۱۱۹
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۳/۲۷
نوع مقاله: پژوهشی

واکاوی مفهوم «خشونت» در نظریه‌های نوسازی و توسعه بر پایه روش شالوده شکنی ژاک دریدا

علیرضا سمیعی اصفهانی* / نفیسه اله‌دادی**

چکیده

خشونت از اموری است که همواره در عالم واقع رخ می‌دهد و اشکال و گونه‌های متعددی دارد. این پدیده صرفاً به خشونت آشکار یا خشونت فیزیکی و بدنی محدود نمی‌شود بلکه گونه‌های پنهانی نیز دارد که اساساً در زبان و کلام نهفته است. برای نمونه، تفکر و ذهنیت نوسازی و توسعه در نظر نخست حقیقتی مطلوب را بازمی‌نماید، با این حال در عالم اندیشه و تفکیک‌های حاصل از آن می‌توان رگه‌هایی از خشونت زبانی یا انتزاعی را در آن کشف کرد. از این منظر نوشتار پیش‌رو با بهره‌گیری از روش شالوده‌شکنی ژاک دریدا در پی واکاوی و فهم بنیان و منشاء خشونت در نظریات نوسازی و توسعه غربی است. دریدا با روش واسازی یا شالوده‌شکنی در پی بررسی دوگانگی‌ها و تقابل‌های نهفته در زبان است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با توجه به دترمینیسم هستی‌شناختی، معرفت‌شناسی و روش‌شناختی نظریات نوسازی و توسعه و همچنین تمایزها و تقابل‌های معنایی نهفته در مفاهیم ابداعی آنها مانند عقلانی/غیرعقلانی، سنت/مدرنیته، توسعه‌یافته/عقب‌مانده، وحشی/متمدن، بافرهنگ/بی‌فرهنگ، شهری/روستایی، فقیر/متمول و ... این نظریات حامل خشونت انتزاعی و بنیادی یا همان خشونت اولیه دریدایی هستند که ظرفیت آن را دارند که در عمل به خشونت ثانوی یا همان خشونت عینی بدل گردند.

کلید واژه‌ها

نوسازی، توسعه، تمایز و تقابل معنایی، دریدا، خشونت انتزاعی-زبانی.

* دانشیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)

alireza.samiee.esf@gmail.com

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

مقدمه

مکتب بین رشته‌ای مدرنیزاسیون^۱ یا نوسازی از همان بدو پیدایش خود در دهه ۵۰ م در جستجوی یک الگو و همچنین تئوری بود. صاحب‌نظران این مکتب برای توضیح نوسازی کشورهای جهان سوم از هر دو نظریه تکامل‌گرایی و کارکردگرایی بهره گرفتند. از آنجاکه نظریه تکامل‌گرایی توانسته بود گذار اروپای غربی از جامعه سنتی به جامعه نوین را در قرن نوزدهم تبیین نماید بسیاری از پژوهشگران نوسازی به این فکر افتادند که این نظریه می‌تواند نوسازی کشورهای جهان سوم را نیز توضیح دهد. ارائه نظریاتی با عنوان نوسازی در واقع اشاره به وضعیت و شرایط عینی جوامع توسعه‌یافته داشت، شرایطی که اشارت آن بر شاخصه‌هایی چون میزان صنعتی‌شدن جامعه، میزان رشد علم در میان اقشار طبقات مردم، میزان شهری‌شدن زندگی‌های اجتماعی، میزان بهبود در کیفیت زندگی شهری، به‌وجود آمدن سیستم‌های حکومتی مدرن و به‌طوری کلی تغییرات و مؤلفه‌های قابل لمس و عینی در فضای زندگی اجتماعی می‌بود؛ اما رویکرد توسعه‌گرا عملکردی فراتر از مسائل عینی بود در واقع توسعه‌گرایی به ایجاد ظرفیت‌های لازم در جهت بهبود کارایی سیستم به منظور پاسخگویی هر چه بهتر و مناسب‌تر به درخواست‌های غیر ثابت افراد تحت حاکمیت یک سیستم بود، سیستمی که بتواند خواسته‌های روز افزون افراد را به صورت متمدانه‌تر و با کیفیتی بهتر پاسخ گوید. در عمل اما، مرزبندی ما/ آنها در مفروضات بنیادین نظریات توسعه و نوسازی کاملاً آشکار است. آنچه از رهگذر گفتمان غرب بر ذهن و روان انسان غربی دیکته شد، شایستگی صحبت کردن به جای دیگران بود و آنچه دیگری تعریف شد، صرفاً یک «دیگر» مطلق، با فاصله‌ای بعید بود. بر این اساس جوامع به دو دسته تقسیم شدند: حذف‌شدگان خارجی و شبیه‌شدگان درونی (تاجیک، ۱۳۸۸: ۹۲). بدین ترتیب، نظریات نوسازی و توسعه غربی طی چند دهه گذشته در هر دو ساحت ذهنی و آکادمیک و نیز ساحت عینی و عملی، پروبلماتیک شده‌اند، به نحوی که تا حد زیادی کارایی و سودمندی قبلی خود را از دست داده و مورد انتقاد شدید محافل آکادمیک قرار گرفته‌اند. از این‌رو، برخی از منتقدین، دهه ۸۰ میلادی را دهه «فول یا بن‌بست پارادایم توسعه» یا حتی فراتر از آن «مرگ تئوری‌های توسعه» نامیدند.

از این دست انتقادات را می‌توان در «مطالعات پساستعماری» به وفور یافت. مطالعات پساستعماری با نگرشی واسازانه سعی در شالوده‌شکنی از دیدگاه غربی به این کشورها و جوامع دارد. همان‌گونه که ادوارد سعید به عنوان شاخص‌ترین متفکر اندیشه پساستعماری می‌گوید: «اندیشیدن درباره تعامل و تبادل فرهنگی خود حامل اندیشه‌ای درباره سلطه و تمهیدات زورمندانه است که بر اساس منطق آن کسی می‌بازد و کسی

¹ Modernization

می‌برد (سعید، ۱۳۸۲: ۳۲۷). روی هم رفته، ابداع، صدور و انتشار این نظریات توسط کشورهای غربی و تلاش برای اجرا و عملیاتی کردن آنها توسط نخبگان مستعمراتی و دولتمردان وابسته در جوامع در حال توسعه، افزون بر خشونت انتزاعی و زبانی مکنون در آنها، در عمل تبعات و پیامدهای ناگواری از جمله خشونت‌های سیاسی مانند استعمار، لشکرکشی نظامی، تهاجم فرهنگی، جنگ، به‌راه انداختن انقلاب، شورش، قیام و اعتراضات و ناآرامی‌های شهری و غیره ... در این جوامع را در پی داشته است، از این رو لازم است ریشه‌های این خشونت سیاسی، فیزیکی، عینی و به تعبیر دریدا، خشونت ثانویه واسازی شود تا آشکار گردد، چگونه مبانی و مفروضات مفهومی، گفتمانی و زبانی این نظریات، مولد خشونت یا همان خشونت اولیه یا انتزاعی هستند که خود را در نهایت در خشونت ثانوی یا عملی متبلور می‌سازند.

۱) بنیان نظری و روش پژوهش

خشونت، گونه‌ها و رویکردهای مختلفی دارد و گستره‌ای از پدیده‌های سیاسی با عناوین گوناگون «کشمکش سیاسی» (گر، ۱۹۶۸)، «خشونت جمعی» (تیلی، ۱۹۶۹ و ۱۹۷۵)، «انقلاب» (دیویس، ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸)، «بی‌ثباتی سیاسی» (فایراند، ۱۹۶۶) یا «خشونت» (هیبس، ۱۹۷۳) به این مفهوم اشاره دارند (Snyder, 1978: 499). خشونت سیاسی می‌تواند صریح و آشکار و در عین حال پنهان و ناپیدا باشد. خشونت آشکار هر گونه خشونت است که نمود بیرونی و فیزیکی دارد و خشونت پنهان، خشونتی است که سویه درونی و زبانی دارد. ساده‌ترین معنا از منظر فلسفی-سیاسی را می‌توان گونه‌ای نیرو دانست که انسان را از درون یا بیرون، تحت فشار قرار می‌دهد (فرایا، ۱۳۹۰: ۶). خشونت پنهان اما بیشتر بر زبان و ساختار تأکید دارد. مفهوم خشونت پنهان، نمادین، زبانی یا گفتمانی به تفصیل در اندیشه و آثار کسانی چون فوکو، هابرماس، دریدا، بوردیو، ژیزک و ... مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. در این میان، ژاک دریدا فیلسوف فرانسوی ریشه خشونت و اشکال مختلف آن را مشخصاً در «زبان» می‌یابد و معتقد است که زبان با ایجاد «تمایزهای» سلسله‌مراتبی، روابط نامتقارن قدرت را سبب گردیده است. توجه دریدا به خشونت بنیادی، چگونگی استثمار شدن اقشار به حاشیه‌راندده شده را آشکار می‌سازد که به دلیل تفاوتشان با گروه قدرتمندتر با امتیازات ویژه برای تحمیل برتری و تسلط سیاسی خویش، حق ورود به قلمرو زبان را ندارند و در نتیجه نقشی در تولید معنا و بازنمایی نداشته‌اند (شهبازی‌مقدم و وظیفه‌شناس، ۱۳۹۵: ۳). دریدا بر این نکته تأکید دارد که هر نظامی بدون قرار دادن دیگری و خود بی‌معنی است. همیشه دیگری درون خود، حضور دارد و فردیت بدون جاگذاری دیگری مفهومی انتزاعی و ناممکن است (نجومیان، ۱۳۸۵: ۲).

در بررسی تقابل معنایی مورد نظر دریدا باید متذکر شد، منطق آنالیتیک بر اساس ماهیت تقابل دوگانه شکل می‌گیرد. این منطق از متافیزیک افلاطون (که ریشه در تقابل دو جهان فیزیک و متافیزیک دارد)، تا دکارت (دوگانگی دکارتی)، هگل (ایده‌الیسم دیالکتیک) و مارکس (ماتریالیسم دیالکتیک) ادامه می‌یابد. بر اساس این منطق، معنی هر وجودی از متضاد آن با وجودی مقابل آن تعریف می‌شود. در این منطق، رابطه بین دو سوی یا دو قطب است که عامل حرکت و تکامل محسوب می‌شود. در این منطق همچنین یک سوی برتر از سوی دیگر شمرده می‌شود و این سوی برتر محور یا مرکز تعریف زیرین می‌گردد. همچنین یک سوی تقابل، غیاب سوی دیگر است؛ به این معنی که حضور یک سوی به‌طور خودکار، غیاب دیگری را دربردارد. وجود هر چیز هم در عالم دلیلی بر غیاب سوی مقابل آن است (نجومیان، ۱۳۸۲: ۳).

مهمترین هنر دریدا در مفهوم «شالوده‌شکنی» معرفی می‌گردد. شالوده‌شکنی با تکیه بر آموزه عدم‌تعیین و عدم‌قطعیت، منطق خویش را بیان می‌کند. از این‌رو شالوده‌شکنی در اندیشه دریدا به‌دنبال کشف غیاب یا غایب در متن است و بر نوشتار به جای گفتار محوری تأکید می‌کند (ضیمران، ۱۳۸۶: ۲۵۳). در واقع درک شالوده‌شکنی دریدا، مستلزم شناخت چگونگی رابطه بین دو سوی تقابل‌های مطرح در اندیشه وی است. دریدا مفهوم شالوده‌شکنی را این‌گونه معرفی می‌کند: (۱) گشودن و واسازی یک کل؛ مثل باز کردن و پیاده کردن یک ماشین و انتقال آن به جایی دیگر؛ (۲) ترتیب ادبیات را به هم ریختن با تأکید بر وزن مثلاً نثر؛ (۳) خودیرانی: ساختار از دست دادن» (دریدا، ۱۳۸۰). واژه ساختار شکنی یا شالوده‌شکنی دارای دو بعد است؛ یکی جنبه‌ی سلبی آن که همان ساختارزدایی و برفکندن است و دیگری ایجابی آن یعنی شالوده‌دارای معنایی ایهامی است که به معنای انداختن، پی افکندن و خراب کردن و هم به معنای گستردن، پهن کردن، ساختن و بنیان‌گذاردن. (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۱۰-۵۱۱).

بنابر نظر دریدا واقعیت را باید بر حسب تفاوت و هم بر حسب تعویق همیشگی به جای حضور ابدی فهمید و محوریت فلسفی برای وی به معنای دست شستن کامل از کل متافیزیک است (ماتیوز، ۱۳۸۷: ۲۴۳). از تفاوت واژه‌هایی همچون نابرابری و تمایز فهمیده می‌شود. برای مثال، هویت در برابر بی‌هویتی درک و معنا می‌شود. با این وجود همزمان تفاوت می‌تواند نه این باشد و نه آن، یعنی نه در معنای یک هویت ثابت باشد و نه به سلبی بی‌هویتی. اگر چه یک تصویر نه این و نه آنی به ما می‌دهد، اما این صرفاً و مشخصاً به معنای بی‌تفاوتی نیست (Edwards, 2003: 142). دریدا ضمن انگاشتن جهان به عنوان یک متن، شالوده‌شکنی را کوششی روشن‌گرانه جهت افشای تسلط عمودی، یک جانبه و خشونت‌بار متن بر حاشیه‌ناامید و از این طریق درصدد ایجاد تساوی و عدالت میان عناصر در متن و عناصر حاشیه‌ای و سرکوب‌شده برآمد (آقاحسینی، ۱۳۸۸: ۷۴). از منظر وی، هر متن حاوی دو برداشت است؛ در حالی که برداشت اول، برداشتی وفادارانه به متن

است و دومین برداشت که شالوده‌شکنانه است، نشان می‌دهد که چه عناصری یا مفاهیمی در سرحدات متن، طرد و سرکوب شده‌اند. هنگامی که مراتب دوگانگی حاضر در متن روشن شود، می‌توان عمق وابستگی یک‌جانبه‌گرایانه را به آنچه حذف و طرد کرده و به وادی «غیریت» انداخته است، درک کرد (Staten, 1985: 139). از این رو می‌توان گفت واسازی یعنی پیدا کردن دیگری در درون خود و این خودمحوری و خودشیفتگی گونه‌ای خشونت است چرا که برای دیگری هویت مستقل از خود قائل نیست مانند آنچه در نظریات نوسازی و توسعه قابل مشاهده است. هر چه آنچه غرب و جوامع توسعه‌یافته در درون خود دارند «محور و مرکز» است و بیرون از آن همه حاشیه و دیگری است که مستحق تحقیر و سرکوب گردد و شرق‌شناسی مانند ادوارد سعید به آن واکنش نشان داده‌اند. بدین ترتیب، دریدا از نوعی خشونت «بنیادین» صحبت می‌کند که از زبان ریشه می‌گیرد و به عبارتی ریشه در انتزاع دارد. بدین ترتیب تقابل معنایی دریدا را می‌توان خشونت زبانی و پنهان نامید. (شهبازی‌مقدم و وظیفه‌شناس، ۱۳۹۵: ۶).

باید متذکر شد، از نظر دریدا نوشتار و خشونت به هم وابسته‌اند و خشونت نوشتار یک عامل بیرونی مهاجم نیست که ناخواسته به جامعه وارد شده باشد بلکه این خشونت همواره وجود داشته است. به تعبیر دریدا، «خشونت با دست‌درازی به معصومیتی بکر و عریان در لحظه‌ی افشای اسامی خاص آغاز نمی‌گردد بلکه ساختار خشونت پیچیده است و امکان آن، نوشتار، نیز به همان اندازه پیچیده می‌باشد. نامیدن، نامگذاری که گاهی به زبان آوردنش ممنوع می‌شود، نوعی از خشونت بنیادی زبان است که درج تمایز، دسته‌بندی و تعلیق دلالت مطلق را نیز شامل می‌گردد. خشونت بنیادین یعنی فقدان اسم خاص، فقدان قرابت مطلق و فقدان حضور، فقدان آنچه که در حقیقت هرگز نبوده است، حضوری که هرگز داده نشده، رویایی که همیشه از پیش مختل گردیده، تکرار شده و عاجز از برخورد پدیدار گشتن مگر در ناپدیددی خویش بوده است (Derrida, 1974: 112). بدین ترتیب، به نظر می‌رسد خشونت اولیه دریدا را نیز باید در درون نظام تمایز وی جست. نام‌گذاری افراد با ایجاد تمایز و فاصله بین آنها و دیگری، عملی خشونت‌آمیز تلقی می‌گردد. بنابراین طبقه‌بندی افراد و ایجاد سلسله‌مراتب خشونت تولید می‌کند. خشونت اولیه شامل همان ثنویت و تقابل است که می‌تواند به خشونت ثانویه و خشونت تجربی بدل گردد. در ادامه تلاش می‌گردد با کشف تقابل‌های معنایی، سهم و جایگاه خشونت اولیه مورد نظر دریدا در نظریات نوسازی و توسعه مورد واکاوی و نقد قرار گیرد.

۲) شالوده‌شکنی مفهوم خشونت در نظریات نوسازی و توسعه

در این بخش، با بهره‌گیری از روش شالوده‌شکنی دریدا و با کنکاش در لایه‌های فکری برخی از مهمترین نظریه‌پردازان و اندیشمندان مکتب نوسازی تلاش خواهیم کرد، مفهوم خشونت زبانی، انتزاعی یا بنیادین را در

مفروضات معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی این متفکرین آشکار سازیم. به طور کلی اندیشمندان و صاحب‌نظران این مکتب از چهار بُعد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی - روانشناختی، مفهوم‌نوسازی و توسعه را مورد بررسی قرار داده‌اند که در زیر بدان خواهیم پرداخت:

۲-۱) رویکرد اقتصادی: والت وایتمن روستو، سیمور مارتین لیپست و دانیل لرنر در زمره نظریه‌پردازان اقتصادی مکتب نوسازی قرار می‌گیرند. نظریه و الگوهای رشد اقتصادی ذیل مکتب مدرنیزاسیون، جزو اولین الگوها و نظریه‌های توسعه است. (ندروین پیتر سه، ۲۰۱۰: ۱۰۵) در میان نظریات رشد، نظریه رشد روستو که در کتاب «مراحل رشد اقتصادی: یک بیانیه غیر کمونیستی» (۱۹۶۰) منتشر شده، شناخته‌شده‌ترین نقش و شراکت را در نظریه مدرنیزاسیون دارد (هتنه، ۱۳۹۲: ۹۵). نظریه رشد اقتصادی روستو از نوع نظریه‌های تک‌خطی در نوسازی بوده و یکی از بانفوذترین و رایج‌ترین دیدگاه‌ها در قبال توسعه به شمار می‌رود. روستو نظریه خود را از تقابل جامعه سنتی و مدرن آغاز کرده و مراحل رشد مورد نظر او در واقع جامعه را از وضعیت سنتی عمدتاً در وجه اقتصادی به وضعیت مدرن منتقل می‌کند. او با تدوین کتاب خود تلاش کرد نظریه رشد پنج مرحله‌ای خود را بدیل نظریه مارکس قرار دهد. از نگاه وی در مراحل رشد اقتصادی، نوعی طبقه‌بندی وجود دارد که کشورهای در حال توسعه در انتها و کشورهای توسعه یافته کاملاً در صدر آن قرار دارند و اگر هر یک از این کشورها بخواهند از انتها به صدر برسند بایستی کلیه مراحل این طبقه‌بندی را یک‌یک و پله به پله طی کنند و به پیش بروند. مراحل مورد اشاره وی در نظریه مراحل رشد عبارتند از: جامعه سنتی، مرحله قبل از خیز اقتصادی، مرحله خیز اقتصادی، مرحله بلوغ و مرحله مصرف انبوه. (روستو، 1960: 2-6) از نظر روستو، در جوامع سنتی، بهره‌وری سقف معینی داشت و اقتصاد به سطح کشاورزی و معیشتی محدود بود، از حیث طبقاتی، جامعه دارای ساختار اجتماعی سلسله‌مراتبی و قدرت در دست زمین‌داران بود و نظام ارزشی آنها ریشه در جبرگرایی دراز مدت داشت از این رو فضای خیلی کمی برای تحرک اجتماعی فراهم می‌کرد. در مرحله خیز، اما مقاومت بخش‌های سنتی تضعیف و با وقوع انقلاب صنعتی و گسترش تکنولوژی‌های جدید، ساختار مشاغل نیز تغییر و با افزایش درآمدها، جامعه وارد عصر رفاه یا مصرف انبوه می‌شود. (پیت و هارت، ۱۳۸۴: ۱۲۰-۱۲۳).

جدول (۱) دوگانه‌های مفهومی نظریه روستو

جامعه غربی	جوامع غیر غربی
مدرن	سنتی
توسعه‌یافته	عقب‌مانده
اقتصاد صنعتی	اقتصاد کشاورزی/معیشتی

نظام ارزشی جدید	نظام ارزشی جبرگرا
تولید و مصرف انبوه	تولید و مصرف محدود
ساختار اجتماعی افقی	ساختار اجتماعی سلسله مراتبی یا عمودی

لیپست نیز در مقاله مشهور خویش با عنوان؛ «برخی الزامات اجتماعی دموکراسی: توسعه اقتصادی و مشروعیت سیاسی» که در سال ۱۹۵۰ منتشر گردید؛ دموکراسی را در مجموع با سطح توسعه اقتصادی می‌سنجد؛ «شاید عمومیت‌یافته‌ترین رابطه نظام‌های سیاسی با دیگر جنبه‌های جامعه این بوده که دموکراسی با وضعیت توسعه اقتصادی مرتبط دانسته می‌شود. این یعنی ملت ثروتمندتر، شانس‌های بیشتری برای استمرار دموکراسی دارد». این تز اصلی، صورت ظاهری نظریه او را می‌نمایاند. باید افزود از نظر لیپست، ثروتمندی - با شاخص‌های درآمد سرانه، تعداد افراد دارای اتومبیل، تعداد پزشکان، رادیو، تلفن و روزنامه برای هر هزار نفر - همراه با سه مؤلفه صنعتی شدن، شهری شدن و آموزش عمومی چهار مؤلفه اصلی توسعه اقتصادی است (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۷: ۵۵). لیپست و همکارانش نتیجه‌گیری می‌کنند که یک رابطه همبستگی میان شاخص‌های شهرنشینی، آموزش و غیره با شاخص‌های توسعه سیاسی وجود دارد (بشیریه، ۱۳۷۵: ۱۶).

جدول (۲) دوگانه‌های مفهومی نظریه لیپست

جوامع غربی	غیر غربی
ثروتمند	فقیر
صنعتی	عقب‌مانده
شهرنشینی	روستایی
باسواد	بی‌سواد
دموکراتیک	غیردموکراتیک

دیگر اندیشمندی که شاخصه اقتصادی در نظریه‌اش پررنگ است؛ لرنر است. لرنر در کتاب «گذر از جامعه سنتی با نوسازی خاورمیانه» که در سال ۱۹۵۸ منتشر شد، ارجاع به جوامع غربی را تنها راه فهم توسعه اجتماعی و سیاسی می‌داند. به نظر او علت ابهامات موجود قوم-محوری غرب نیست بلکه برعکس این است که جوامع شرقی سعی دارند به هر قیمت پاره‌ای وجوه سنتی و خاص خود را حفظ کنند. لرنر سه متغیر را متذکر شده است؛ سطح شهرنشینی، سطح سواد و نشر اطلاعات که باید گفت مشخصه‌های جوامع غربی هستند. لرنر با ارجاع به تاریخ غرب چنین القا می‌کند که صنعتی شدن و شهرنشینی به‌عنوان زمینه‌ساز سوادآموزی و گسترش رسانه‌های عمومی نقش اول را ایفا می‌کند. دو متغیر دیگر در حال تعامل بر یکدیگر قرار دارند اما سوادآموزی بر تعمیم رسانه‌ها تقدم زمانی دارد؛ زیرا پذیرش و مقبولیت رسانه مستلزم سطح خاصی از

سوادآموزی است. از این رو، رابطه متقابلی بین این سه متغیر وجود دارد، اما به شرط احراز سطح خاصی از توسعه. به عبارت دیگر به شرط آن که شهرنشینی به حدی توسعه یافته باشد که بتواند روند سووادآموزی و سپس نشر اطلاعات را سهولت بخشد. به این ترتیب این رابطه علی ضرورت می یابد و آن هم به نوبه خود باعث افزایش منظم مشارکت سیاسی شده و از همین طریق رژیم موجود به گونه ای فزاینده به سوی دموکراسی گام برمی دارد. برعکس در وضعیت پایین تر از حد لازم شهرنشینی، هیچ رابطه ای بین این متغیرها به وجود نمی آید؛ در نتیجه حالتی از هرج و مرج پیش می آید که خروج از آن جز به مدد سیاست منتج از توسعه یعنی حفظ موقتی اقتدارگرایی شکل حکومتی امکان پذیر نیست (بدیع، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۱). از طرفی او بی سوادی را در مقابل روشنگری، کناره گیری در مقابل فزون خواهی و پرستش در مقابل طغیان را مقایسه کرد. وی معتقد بود که جوامع مدرن مشوق تحرک، عقلانیت و همدلی هستند (بیت و ویک، ۱۳۸۴: ۱۱۹) یا به عبارتی وی «همدلی»، «تحرک» و «مشارکت بالا» را از ویژگی های جوامع مدرن می داند.

جدول (۳) دوگانه های مفهومی نظریه لرنر

جوامع غربی	جوامع غیر غربی
صنعتی شدن	اقتصاد سنتی
سطح بالای شهرنشینی	سطح پایین شهرنشینی
سطح بالای آموزش	بی سوادی
گسترش رسانه های عمومی	فقدان رسانه های عمومی
تحرک و مشارکت اجتماعی	ضعف هم پذیری و وجود خشونت
عقلانیت و همدلی	

بدین ترتیب، دوگانه های مفهومی مندرج در دیدگاه های روستو، لیپیست و لرنر را پیش از هر چیز می توان بازتاب همان تقابل مفهومی تفکر عصر روشنگری در اندیشه کسانی چون دکارت، هگل و دیگران دانست. روستو، لیپیست و لرنر با خلق نظریات خود در پی طرح و ارائه الگویی از موفقیت و پیشرفت انسان و جامعه مدرن غربی و در واقع با ساختن «دیگری» یا «ضد» آن، یعنی جوامع عقب مانده و توسعه نیافته به دنبال هویت سازی و برندسازی و «شاخص سازی» برای جوامع و دولت های مدرن غرب بودند. معرفت شناسی و هستی شناسی این نظریات به تعبیر دریدا نشانگر تمایزی ایدئولوژیک مابین «خیر و شر» و «خوب و بد» و «مطلوب و نامطلوب» و... است. از این رو، به تعبیر دریدا می توان گفت، تقابل ها و دوگانه انگاری مفهومی این نظریات، یعنی سرمایه داری، صنعتی شدن، گسترش تکنولوژی و شهرنشینی، عقلانیت و مشارکت در برابر

اقتصاد معیشتی، بومی، روستانشینی، پرستش و عدم همدلی و غیره... گونه‌ای خشونت انتزاعی را در ذات خود نهفته دارد که موجب حقارت، ضعف و سرکوب دیگری می‌شود. «این خشونت را می‌توان فرآورده یا نمود ساختار هژمونیک تفکر مدرن غرب دانست که دارای مشی پدرسالارانه (تاجیک و نعمت‌اللهی، ۱۳۹۵: ۴) و امپریالیستی است. بدین ترتیب، غرب با این گونه مفهوم سازی، درصدد ایجاد مرکزیت جدیدی است و در این روند جایگزینی و ایجاد غیریت، خشونت در عرصه کلام و ذهن یا همان خشونت انتزاعی یا اولیه تولید می‌شود. ۲-۲) **رویکرد سیاسی:** نظریات ادواردشیلز و ساموئل هانتینگتون و لوسین پای را می‌توان در ردیف رهیافت سیاسی نظریات نوسازی و توسعه بررسی نمود. شیلز در کتاب «توسعه سیاسی دولت‌های جدید» (۱۹۶۰) معتقد است همه نظام‌های سیاسی به‌طور بالقوه متمایل به تحول هستند و توسعه سیاسی تحقق بالفعل این استعداد درونی است، به شرط آنکه در این نظام‌ها شاهد تفوق قوانین مدنی باشیم و نهادهای نمایندگی و آزادی‌های سیاسی وجود داشته باشد. شیلز بر این باور است که آنچه سد راه این شکوفایی در جهان سوم می‌شود، شکاف بزرگ بین اندک نخبگان تازه متجدد و توده‌های بی‌علاقه به تجدد و علاقه‌مند به قواعد و ارزش‌های جامعه سنتی است. گروه نخبه در این جوامع عمیقاً از توده مردم جدا هستند و احساس تنهایی می‌کنند (دبیری‌مهر، ۱۳۹۳: ۱۶). شیلز در این کتاب، با تأکید بر تمایز جوامع سنتی و مدرن در پی توضیح ویژگی جوامع سنتی و مدرن و چگونگی گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن بود. گرچه معتقد بود که فرایند گذار از دولت و سیاست سنتی به دولت و سیاست نوین با تعارضات و مشکلات زیادی همراه است (ساعی، ۱۳۹۴: ۲۲۴). وی در تقسیم‌بندی خود، پنج دسته نظام سیاسی را از یکدیگر تفکیک می‌کند: «دموکراسی سیاسی، دموکراسی حمایت شده، الیگارش‌ی نوگرا، الیگارش‌ی تمام‌تخواه و الیگارش‌ی سنتی».

دموکراسی سیاسی به‌طور مشخص پاسخی به مسائل نوسازی محسوب نمی‌شود. این رژیم در همان حال که مطلوب یک نظام سیاسی نوگرا و هدف تمامی نظام‌های سیاسی در حال توسعه است قبل از هر چیز با مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی متنوع و کارآمد مانند پارلمان منتخب و قدرت اجرایی و قضایی مستقل و همچنین فرهنگ سیاسی مشارکتی، متمایز می‌شود. دموکراسی حمایت‌شده موقتاً هدف دیگری را دنبال می‌کند. این رژیم به تعداد خاصی از جوامع مربوط می‌شود که امکانات دستیابی به دموکراسی را دارند، اما فرهنگ مدنی آسیب‌پذیر و نظام فکری هنوز سنتی بر آنها غلبه دارد. هم از این‌رو اولویت را به انجام نوسازی اجتماعی و اقتصادی می‌دهند با این امید که شاهد فراهم آمدن شرایط فرهنگی مناسب برای دموکراسی باشند. به عبارتی، نهادهای دموکراسی موجود است ولی تنوع آنها آنچنان نیست که در دموکراسی خالص دیده می‌شود. در رژیم الیگارش‌ی نوگرا، نهادهای سیاسی دموکراتیک وجود ندارد یا در صورت وجود فقط جنبه صوری دارند. اپوزیسیون عملاً حضور قانونی ندارد و دستگاه قضائی فاقد هر گونه استقلال است. گروه نخبگان

حاکم اساساً نگران نوسازی اقتصادی و اجتماعی و تقویت کارآیی‌ها و عقلانیت و متلاشی کردن حلقه‌های سنتی است. الیگارش‌ی تمامتخواه به جای انجام نوسازی بدون دخالت توده‌ها، برعکس سعی می‌کند از طریق بسیج سیاسی کل جمعیت، آن را در خدمت توسعه هدایت شده قرار دهد. نمای نهادی این گونه رژیم‌ها بر تلفیقی از قدرت و نفی هر نوع مخالفت بنا شده است. بدیهی است که ضرورت انجام بسیج همگانی مستلزم وجود حزبی واحد و متصلب، همراه با شبکه‌ای از ارتباطات اجتماعی خاص است. الیگارش‌ی سنتی؛ سطح صفر توسعه سیاسی است. الیگارش‌ی سنتی طبعاً در حوزه سیاست با فقدان کامل تنوع ساختاری متمایز می‌شود. نهادهای سیاسی موجود از ابتدایی‌ترین نهادها و بعضاً فصلی و دوره‌ای هستند که با نهادهای مذهبی و خانوادگی تداخل پیدا می‌کنند. نه پارلمان وجود دارد و نه دستگاهی اداری، ارتباطات اجتماعی در حد اندک، حکومت مرکزی ضعیف و غیرمتمشکل و نامناسب برای نوسازی است (بدیع، ۱۳۸۹: ۵۰-۵۲). به نظر می‌رسد در نظر شیلز، نقطه حرکت؛ الیگارش‌ی سنتی و نقطه پایان نیز همانا دموکراسی سیاسی است بنابراین همه جوامع به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر باید مسیر حرکت غرب را طی کنند.

جدول (۴) دوگانه‌های مفهومی در نظریه نوسازی شیلز

جوامع غربی (مدرن)	جوامع غیر غربی (سنتی و در حال گذار)
نظام سیاسی دموکراتیک با ویژگی‌های:	دموکراسی‌های حمایت‌شده، نظام‌های الیگارش‌یک و تمامتخواه
تفوق قوانین مدنی	با ویژگی‌های:
پیوند میان نخبگان و توده	فرهنگ مدنی آسیب‌پذیر، نظام فکری سنتی،
نهادهای سیاسی متنوع و کارآمد	اولویت دادن به نوسازی اجتماعی و اقتصادی،
قدرت اجرایی و قضایی مستقل	عدم وجود تفکیک قوا، وجود اجبار، فقدان اپوزیسیون، عدم
فرهنگ سیاسی مشارکتی	استقلال دستگاه قضائی، عدم پیوند نخبگان با توده، بسیج
	سیاسی، حزب واحد

هانتینگتون دیگر نظریه‌پرداز مشهور رهیافت سیاسی مکتب نوسازی، در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» (۱۹۶۸)، مفهوم توسعه سیاسی را بر اساس میزان صنعتی شدن، تحرک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی مورد ارزیابی قرار داده و بر این اعتقاد است که از آنجا که در فرآیند توسعه سیاسی تقاضاهای جدیدی به صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کنند، نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی‌های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد (اعتباریان خوراسگانی و قلی‌پورمقدم، ۱۳۹۶: ۳). هانتینگتون اعتقاد دارد اگر یک جامعه بخواهد به اجماع سیاسی و در نهایت به توسعه سیاسی دست یابد، باید قدرت هر گروهی از طریق نهادهای سیاسی اعمال شود. بر این اساس، او آن دسته از نظام‌های سیاسی را توسعه‌یافته تلقی می‌کند که نهادهای پایدار، جاافتاده، پیچیده، مستقل و منسجم

داشته باشند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۹). از نظر هانتینگتون، تعیین‌کننده‌ترین جنبه‌های نوسازی سیاسی را باید در سه مؤلفه بررسی کرد: عقلانیت اقتدار سیاسی، تمایز کارکردی و ساختاری و رشد مشارکت سیاسی (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۶-۱۳۹).

هانتینگتون مؤلفه اول را اینگونه توضیح می‌دهد؛ «بی‌گمان مهمترین تفاوت انسان نوین با انسان سنتی، دیدگاه او نسبت به انسان در رابطه با محیطش است. در جامعه سنتی، انسان، محیط طبیعی و اجتماعی خود را به‌عنوان یک واقعیت طبیعی می‌پذیرد. نوین‌شدگی زمانی آغاز می‌شود که انسان‌ها خودشان احساس توانایی کنند و این اندیشه را در سر پیروانند که می‌توانند طبیعت و جامعه را درک کنند و سپس به این نتیجه برسند که می‌توانند طبیعت و جامعه را برای دست‌یابی به مقاصدشان تحت نظارت بگیرند. از همه مهمتر، نوسازی به اعتقاد و استعداد انسان در زمینه به‌کار بستن کنش عقلانی برای دگرگونی محیط مادی و اجتماعی‌اش نیاز دارد. نوسازی به‌معنای طرد نفوذ بازدارنده‌های خارجی بر انسان و آزادسازی پرومته‌وار انسان از قید نظارت خدایان، بخت و سرنوشت است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۴۷-۱۴۸).

در توضیح و تفسیر؛ «تمایز کارکردی و ساختاری»، هانتینگتون بیان می‌دارد، حوزه‌های صلاحیت‌های خاص حوزه فنی، نظامی، اداری، علمی باید از قلمرو سیاسی جدا شوند و ارگان‌های مستقل و تخصصی با سلسله‌مراتب خاص عهده‌دار وظایف سیاسی شوند. سلسله‌مراتب اداری باید هر چه کامل‌تر، پیچیده‌تر و منضبط‌تر شود (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۷ و ۱۶۲-۱۸۰). در رابطه با مشارکت سیاسی نیز نوسازی سیاسی به اشتراک هرچه بیشتر گروه‌های اجتماعی سراسر جامعه در امور سیاسی نیاز دارد. اشتراک مردم در سیاست در دولت‌های توتالیتر می‌تواند میزان نظارت حکومت بر مردم را افزایش دهد و بر عکس، در دولت‌های دموکراتیک، درجه نظارت مردم را بر حکومت بالا ببرد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۷).

جدول (۵) دوگانه‌های مفهومی مورد نظر هانتینگتون

جوامع غربی	جوامع غیر غربی
عقلانیت اقتدار سیاسی	تقدیرگرایی و اقتدار سلسله‌مراتبی
تمایز کارکردی و ساختاری	عدم تفکیک ساختاری کارکردی
نهادمندی سیاسی	فقدان نهادینگی سیاسی
مشارکت سیاسی	فقدان مشارکت یا مشارکت تجهیززی یا توده‌ای

لوسین پای نیز در کتاب «جنبه‌های توسعه سیاسی» برای توضیح نظریه خود درباره توسعه سیاسی، نظریه بحران را مطرح می‌کند. او معتقد است شاخص‌های توسعه سیاسی عبارتند از: برابری اجتماعی، کارآیی

سیاسی و انفکاک ساختاری. به نظر پای، نظام‌های سیاسی برای رسیدن به توسعه سیاسی با شش دسته بحران مواجه می‌شوند و عبور موفقیت‌آمیز از این بحران‌ها متضمن تحقق توسعه سیاسی است. این بحران‌ها عبارتند از: هویت، مشروعیت، نفوذ، مشارکت، ادغام، انگیزه (دبیری‌مهر، ۱۳۹۳: ۱۸). در کل باید گفت؛ لوسین پای افزایش ظرفیت نظام را در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی را لازمه توسعه سیاسی می‌داند.

جدول (۶) دوگانه‌های مفهومی نظریه لوسین پای

جوامع غیر غربی	جوامع غربی
نابرابری اجتماعی	برابری اجتماعی
ناکارآمدی سیاسی	کارایی سیاسی
ادغام ساختاری	انفکاک ساختاری
انفعال سیاسی	افزایش مشارکت سیاسی

بدین ترتیب، شیلز، هانتینگتون و پای با برشمردن ویژگی‌های مختص جوامع توسعه‌یافته، آنها را از جوامع شرقی و توسعه‌نیافته تفکیک می‌کنند و این خود سبب سرخوردگی و سرکوب دول توسعه‌نیافته می‌شود چرا که همان‌گونه که فوکو می‌گوید؛ قدرت از طریق گفتمان‌های مختلف، از جمله ایدئولوژی، به فرد این احساس را القاء می‌کند که پیروی از آنچه قدرت تجویز می‌کند، طبیعی‌ترین رفتار ممکن است و بنابراین، این رفتار حاصل تصمیم مستقل اوست» (نجومیان، ۱۳۸۵: ۱۱). در نظریات شیلز و هانتینگتون براحتی می‌توان دوگانه‌ها یا تمایزات مفهومی و برتری یک نوع نظام سیاسی که ریشه در فرهنگ و جامعه غرب دارد را سراغ گرفت. به عبارت دقیق‌تر دموکراسی سیاسی از نوع اروپایی آن هدف غایی و نهایی و آمال تمام استراتژی‌ها و برنامه‌های توسعه سیاسی نامیده می‌شود. دموکراسی از نوع غربی آن با ویژگی‌هایی مانند عقلانیت سیاسی، نهادمندی سیاسی، تفکیک ساختاری، رقابت سیاسی و ... نماد مردمسالاری و پیشرفت سیاسی و سایر رژیم‌های سیاسی به دلیل عدم برخورداری از چنین خصایلی با برچسب غیر مردمی و خودکامه به حاشیه رانده می‌شوند. از این رو تبعات مفهومی و زبانی ناشی از چنین نگاه آنتاگونیستی به امر توسعه به تعبیر دریدا چیزی جز خشونت انتزاعی و ابتدایی نخواهد بود که هدفش به حاشیه راندن و طرد سایر نظام‌های سیاسی و در صورت امکان از میان برداشتن آنها (خشونت ثانویه) در عرصه سیاست عملی است.

۳-۲) رویکرد اجتماعی نظریات نوسازی و توسعه: نظریات تالکوت پارسونز و ماریون لوی و نیل اسملسر در رویکرد اجتماعی نظریات نوسازی و توسعه قابل ارزیابی است. تالکوت پارسونز از نظریه پردازان پرآوازه و اثرگذار غرب و الهام بخش بسیاری از تحقیقات نظری و تجربی بوده است. پارسونز از موضع لیبرالی می‌کوشد نشان دهد که مدرنیته یک امکان پیش‌رونده است و هیچ‌گاه تهدیدکننده شخصیت فردی یا نظم اجتماعی نیست. به نظر پارسونز عاملان اجتماعی از طریق درونی کردن ارزش‌های فرهنگی به اجماع میرسند و در نهایت جامعه به سمت تعادل و پیشرفت سوق می‌یابد. با این حال، جهت فهم خشونت انتزاعی نهفته در رویکرد پارسونز بررسی متغیرهای الگویی وی که به تمایز میان جوامع سنتی و مدرن اشاره دارد الزامی است. متغیرهای الگویی مزبور روابط اجتماعی اساسی به‌شمار می‌روند که در نظام فرهنگی ریشه دارند. پارسونز در کتاب «سیستم اجتماعی» (۱۹۵۱) بر این اساس پنج دسته متغیرهای الگویی وجود دارد که عبارتند از:

۱) روابط عاطفی در مقابل روابط رسمی. در جوامع سنتی، روابط اجتماعی به صورت شخصی، احساسی و چهره به چهره است، در حالی که در جوامع مدرن این روابط شکل رسمی، غیرشخصی، غیروابسته و غیرمستقیم دارد.

۲) روابط خاص‌گرایانه در برابر عام‌گرایانه. در جوامع سنتی افراد با اعضای یک محفل اجتماعی، ارتباط برقرار می‌کنند ولی در جوامع مدرن افراد با گروه‌های ناآشنا در تعامل به‌سر می‌برند و در آنجا هنجارهای عام حاکم است.

۳) منافع فردی در مقابل منافع جمعی. در جوامع سنتی غالباً وفاداری به خانواده یا قبیله و جز اینهاست و حال آنکه در جوامع مدرن تأکید بر منافع و خواست‌های فردی است.

۴) روابط مبتنی بر نسبت‌گرایی در برابر شایسته‌سالاری. در جوامع سنتی معیار گزینش، اصل و نسب، خون، نژاد، قومیت و جز اینهاست ولی در جوامع مدرن افراد بر اساس شایستگی و انجام کار ارزیابی می‌شوند.

۵) روابط مبتنی بر درهم‌نگری در مقابل ویژه‌نگری. در جوامع سنتی نقش‌ها از نظر کارکردی درهم و تخصیص نیافته است، در حالی که در جوامع مدرن با پیچیده‌تر شدن امور، روابط تخصصی‌تر می‌شود (قوام، ۱۳۸۸: ۵۰-۵۱). پارسونز نگاهی ساختاری به توسعه دارد از این رو عدم توسعه کشورها را ناشی از ساخت ناهمگن و ناکارای درونی آنها دانسته آسانترین و در عین حال تنها راه ممکن را در تغییر الگوهای مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، از طریق بکارگیری الگوهای غربی میدانند. هدف اصلی پارسونز از ارائه متغیرهای الگویی متفاوت و مقایسه ویژگی‌های ساختاری کشورهای جهان سوم با جهان اول این است که بگوید سنت و فرهنگ کشورهای جهان سوم مهم‌ترین مانع توسعه‌یافتگی است و در عوض آنچه باعث پیشرفت کشورهای مدرن شده است، بهره‌گیری از متغیرهای الگویی جدید است. به اعتقاد پارسونز هر جامعه‌ای در فرایند تکامل خود سه مرحله را طی می‌کند: جامعه ساده؛ که در ن‌خرده نظام‌ها تفکیک نشده و لذا یک نظم فرعی ممکن است چندین کارکرد داشته باشد که متناسب با خودش نیست. جامعه میانه؛ که در آن تفکیک و تمایز تا

حدودی صورت گرفته است. و جامعه مدرن؛ که مبتنی بر تفکیک و تمایز کامل ساختاری است. (دیلینی، ۱۳۸۷: ۳۵۴-۱۶۸) بنابراین معیار پیشرفت و تکامل از نظر پارسونز «تفکیک و تمایز نهادها و کارکردهای» آنهاست.

جدول (۷) دوگانه‌های مفهومی نظریه پارسونز

جوامع مدرن (غربی)	جوامع سنتی (غیر غربی)
روابط رسمی	روابط عاطفی
منافع فردی	منافع جمعی
شایسته سالاری	نسبت گرایی
ویژه نگری	درهم نگری
علم گرایی	خاص گرایی
تفکیک و تمایز ساختاری-کارکردی	فقدان تفکیک و تمایز ساختاری-کارکردی

لوی نیز ساخت جوامع سنتی و مدرن را بر حسب شش خصیصه سیستماتیک زیر مجزا می‌کند: تخصص واحدها؛ کلیه فعالیت‌های واحدها در جوامع مدرن، تخصصی است، عدم خودکفایی واحدها؛ افزایش تخصص در جوامع مدرن باعث می‌شود که واحدها نتوانند خودکفا شوند، اخلاق فزاینده جهانی؛ در جوامع مدرن حالت خویشاوندی از بین می‌رود، دولت و دولت‌مردان اخلاق جهانی کسب می‌کنند، تمرکزگرایی؛ با مدرن شدن جامعه گرایش به تمرکزگرایی افزایش می‌یابد، ارتباطات؛ در جوامع مدرن روابط بر اساس عقل‌گرایی، جهان‌شمولی و ویژگی‌های کارکردی است، تمرکز مبادله؛ در جوامع مدرن بازار به‌عنوان مهم‌ترین وسیله مبادله است و اکثر مبادلات در بازار انجام می‌گیرد (لهسائی‌زاده، ۱۳۶۸: ۴). الگوی ماریون لوی در تعریف نوسازی در اصل جامعه نوین انگلستان است. به باور وی میل به نوسازی زمانی روی می‌دهد که کشورهای عقب مانده، طعم نوسازی را بچشند؛ ولی این کشورها با ویژگی‌هایی چون بی تخصصی، سنت گرایی، وابستگی شدید و امتزاج کارکردها، با مشکلات بسیاری چون سرخوردگی، ناتوانی در تبدیل منابع، کمی مهارت‌ها و... شناخته می‌شوند.

جدول (۸) دوگانه‌های مفهومی نظریه لوی

جوامع غربی	جوامع غیر غربی
تخصص گرایی	عدم وجود تخصص
عدم خودکفایی واحدها	خودکفایی
اخلاق فزاینده جهانی	اخلاق محدود
تمرکز گرایی	پراکندگی
ارتباطات گسترده تکنولوژیک	ارتباطات سنتی
تمرکز مبادله	پراکندگی مبادله

اسملر، نیز نوسازی را در تمایز ساختاری میان جامعه مدرن و غیر مدرن می‌بیند؛ به اعتقاد وی، در قلمرو سیاست سیستم‌های اقتدار قبیله‌ای جای خود را به سیستم‌هایی چون آراءعمومی و شکل‌گیری سازمان اداری ویژه می‌دهد، در قلمرو تعلیم و تربیت، جامعه برای کاهش بیسوادی تلاش می‌کند و مهارت‌هایی را که از نظر اقتصادی، رشد فرهنگی مولد هستند، بیشتر می‌کند؛ در قلمرو دین، به طور عمده سیستم‌های همراه با خرافات و سحر و جادو جایشان را به ادیان همراه با عقلانیت می‌دهند و از نظر طبقاتی، تحرک اجتماعی و جغرافیایی خود باعث می‌شود که سیستم‌های ثابت سلسله مراتب سست شود و جامعه کم‌کم شاهد حذف سلسله مراتب غیرعادلانه باشد. (اسملر، نیل، ۱۳۵۵: ۱۶۶) با این حال اسملر می‌پذیرد که فرایند ادغام و همسازی، به دلایلی چون ستیز ارزش‌ها، همواره به خوبی صورت نمی‌گیرد، به همین دلیل آشفتنگی‌های اجتماعی، مانند خشونت سیاسی و جنگ چریکی روی می‌دهد.

جدول (۹) دوگانه‌های مفهومی نظریه اسملر

جوامع غربی	جوامع غیر غربی
جامعه مدرن	جامعه سنتی
اقتدار قانونی	اقتدار قبیله‌ای
سواد	بی‌سوادی
عقلانیت	اعتقاد به خرافات، سحر و جادو
تحرک اجتماعی و طبقاتی	سلسله‌مراتب ناعادلانه

در نظریات پارسونز، اسملر و لوی که بیشتر صبغه اجتماعی دارند نیز به وضوح می‌توان دوگانه‌های مفهومی را مشاهده کرد. جوامع توسعه‌یافته واجد ویژگی‌هایی مانند عقلانیت، تخصصی‌شدن امور، جهان‌شمولی، سرمایه‌داری و بازارگردانی، شایسته‌سالاری، ویژه‌نگری، تخصص‌گرایی و... هستند و جوامع سنتی و توسعه نیافته با مولفه‌هایی چون درهم‌نگری، عاطفی‌گری، اخلاق محدود، خودکفایی و... مشخص می‌گردند. غالب این ویژگی‌ها از جمله؛ عدم خودکفایی، تمرکزگرایی و تمرکز مبادله، از یکسو در تفکر «فردگرایی لیبرالیستی» که متکی بر اومانیزم است و از سوی دیگر در «فایده‌گرایی» که آن هم مبتنی بر عقلانیت است، ریشه دارد. فصل مشترک همه رویکردهای فایده‌گرایی کلاسیک و مدرن «الزام» به اصل «بیشینه‌سازی خیر» است (بیک‌حرفه، ۱۳۹۳: ۴) این خیر خود مبتنی بر عقلانیت محاسبه‌گر و رهایی انسان از قید طبیعت معنا می‌یابد. بنابراین، از نظر این اندیشمندان، تعلقات و جهت‌گیری‌های فردی در جامعه مدرن در برابر تعهدات و تعلقات جمعی افراد در جوامع غیر غربی قرار می‌گیرد و در نهایت بنیان‌های سنتی و کهن هویت اجتماعی این جوامع را هدف قرار می‌دهد.

روی هم نظام منسجم، یکپارچه و همسان شده مدنظر پارسونز، لوی و اسملسر متأثر از تفکر پوزیتیویستی و پیش از آن افلاطونی است. نظریه کارکردی ساختاری بر پایه مفاهیمی مانند علم‌گرایی، ذهن‌گرایی و انتزاع بیش از حد، ارگانسیسم، سکولاریسم، محافظه‌کاری وعدم اعتقاد به پویایی و تضاد، جبریت جامعه و ساختارهای اجتماعی بنا شده که در عمل با واقعیات اجتماعی کشورهای غیر غربی همخوانی و تناسبی ندارد. دوگانه‌های مفهومی و قطبی‌اندیشی موجود در ذات در نظریات پای، پارسونز و لوی تأیید کننده همان نگاه فرادستی- فرودستی نظریات توسعه است که ریشه در فرهنگ و اندیشه خودبرترین انسان مدرن غربی دارد و در عمل به بیان دریدا مولد خشونت انتزاعی یا اولیه است.

۲-۴) **رویکرد فرهنگی- روانشناختی نظریات نوسازی و توسعه:** در رهیافت فرهنگی می‌توان از نظریات کسانی چون اینکلس، اسمیت و مک کله لند نام برد. «دیوید مک کله لند» و «الکس اینکلس» و «اسمیت»، از جمله کسانی هستند که بر عوامل «روانی» در مسیر نوسازی و توسعه تأکید دارند و معتقدند که تا انگیزه های درونی کارفرمای اقتصادی ایجاد نشود، توسعه امکان پذیر نیست. در نظر اینها تنها میزان بالایی از انگیزش فردی یا نیاز به کسب موفقیت است که آغاز و انجام توسعه و دگرگونی فرهنگی بشمار می‌رود در این صورت نه تنها توسعه بر حسب عوامل اقتصادی همچون سرمایه ارزیابی می‌گردد، بلکه عامل نیاز به موفقیت نیز از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. اینکلس و اسمیت درباره انسان نو و مدرن، به ویژگی‌ها و معیارهایی مانند آمادگی انسان برای قبول و پذیرش تجربیات تازه و استعدادش برای ابداع و تغییر، برخوردار از عقاید و آرا و توجه به تنوع عقاید و آگاهی از اختلافشان با یکدیگر، معطوف بودن ذهنش به حال و آینده تا به گذشته و برخوردار بودن از وقت‌شناسی و نظم و انضباط، تمایل داشتن به برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی امور، کارآمد بودن یا داشتن ایده و توانمندی تسلط بر محیط، قابل محاسبه دانستن جهان، احترام به دیگران، اعتقاد به علم و تکنولوژی، احترام به برابری و رعایت حقوق دیگران توجه دارند (وینر، ۱۳۵۴: ۱۱۹-۱۲۷). همچنین از نظر اینکلس انسان مدرن شهروندی مشارکت‌کننده و آگاه است، احساس مسئولیت کامل نسبت به انجام وظایف و کارها می‌کند، مستقل، خودمختار، روشنفکر و قابل انعطاف می‌باشد (لهسائی‌زاده، ۱۳۶۸: ۷). مک کلند نیز بین نیاز به پیشرفت و تولید ناخالص ملی در جوامع معاصر قائل به نوعی همبستگی است. به نظر مک کله لند، میل و نیاز به پیشرفت را نباید تنها عامل لازم برای نوسازی تلقی نمود بلکه باید آن را به عنوان عامل کلیدی در نظر گرفت، و نیز باید توجه داشت که انگیزش به نوسازی از لحاظ روانشناسی دارای دو جنبه است که یکی از آنها فضیلتی است شخصی، یعنی میل به پیشرفت و دیگری فضیلتی اجتماعی است، یعنی علاقه به سعادت دیگران و معتقد است که برای احراز موفقیت‌های اقتصادی به دو عنصر روانی نیاز است که یکی از آنها میل به اثبات میل برتری خود بر دیگران است و دیگری نیاز به بالا بردن سطح رفاه عمومی است (وینر، ۱۳۵۴: ۳۲-).

۲۴). کسانی که این الگو را بکار می‌گیرند با اعتقاد به اینکه این حالات و عقاید در مردم کشورهای توسعه نیافته وجود ندارد یا کمیاب است معتقدند باید به آموزش تک به تک افراد اقدام نمود. (لهسایی زاده، ۱۳۸۵، ص ۸۲) روی هم رفته، این محققان معتقدند نوسازی جهان سوم در گرو تغییر یافتن ویژگیهای افراد جهان سوم است و اینکه باید نگرشها و ارزشهای خود را به ویژگیهای مردم اروپای غربی و آمریکای شمالی شبیه سازند. در واقع، انسان‌شناسی مدرن برای نزدیک به دو قرن، چیزی جز شناختن انسان غیراروپایی از منظر انسان اروپایی نبوده است به این معنا که انسان‌ها و جوامع دیگر، سطوحی از ابزارها تلقی می‌شوند که باید به موازات شاغل اروپا نظام یابند (کازرونی، ۱۳۹۳: ۱۰). از سوی دیگر می‌توان ریشه محاسبه‌گری و کل‌نگری انسان مدرن را در سنت فکری پراگماتیسم یافت. از دیدگاه مکتب پراگماتیسم آن عقلانیتی مفید است که گره‌ای از مشکلات اجتماعی، تجربی و عملی انسان بردارد. به عبارتی در این اندیشه، عقل انسان را جایی مورد ارزش قرار می‌دهد که به میل و هدف و رغبت‌های انسانی منتهی شود و ارزش معرفت را به جنبه عملی منحصر کند (فدوی، ۱۳۸۴: ۲). همچنین در این اندیشه «حقیقت» تنها در سودمندی عملی نهفته است. لذا معیار حقیقت، عبارت است از سودمندی، فایده، نتیجه و نه انطباق با واقعیت عینی (محمدرضایی و عابدینی، ۱۳۹۱: ۱).

جدول (۱۰) دوگانه‌های مفهومی نظریه اینکلس، اسمیت و مک کللند

مشخصه انسان غربی	مشخصه انسان غیر غربی
محاسبه‌پذیر دانستن جهان	عدم محاسبه
مسلط بر طبیعت	عدم تسلط بر محیط
برنامه‌ریزی و نظم	بی‌برنامگی
مسئولیت‌پذیر	بی‌مسئولیت
مستقل و خودمختار	وابسته
منعطف	متحجر
پراگماتیست	معتقد به اصول
آمادگی برای تغییرات و تجربیات جدید	پایبند به سنت‌ها و عدم تمایل به تجربه کردن امور جدید
مشارکت جو و آگاه	منزوی و فاقد آگاهی

بنابراین، خشونت پنهانی در در بطن اندیشه اینکلس، اسمیت و مک کللند نیز کاملاً مشهود است و بر پایه روش شالوده شکنی دریدایی می‌توان گفت دوگانه‌های مفهومی مندرج در سامانه نظری این اندیشمندان، که در مبانی و مفروضات معرفتی و هستی‌شناختی این نظریات مانند ماتریالیسم، اومانیزم و فردگرایی افراطی، اراده باوری و اختیارگرایی، عقلانیت ابزاری و فنی، فایده باوری، شیء‌انگاری و ... ریشه دارند، حامل خشونت زبانی و انتزاعی هستند. خلق و ابداع و قرار دادن مفهوم انسان مدرن با ویژگی‌های خردورز، خودبنیاد و مستقل،

منضبط و محاسبه‌گر، مسئولیت‌پذیر، عمل‌گرا، آزاد اندیش، سرنوشت‌ساز، متساهل، تجربه‌گرا، تحول‌خواه و ... در مقابل انسان سنتی که فاقد چنین ویژگی‌ها و یا واجد ویژگی‌های متفاوتی است، در واقع به معنای بیان خشونت زبانی و انتزاعی از جانب این نظریات است که در قالب توهین، تحقیر، سرکوب، انکار و به حاشیه‌راندن انسان سنتی خود را بازنمایی می‌کند.

جدول (۱۱) دوگانه‌های مفهومی و خشونت انتزاعی نظریات توسعه و نوسازی

ابعاد توسعه	نظریه پرداز	تقابل‌های مفهومی	خشونت انتزاعی نهفته در دوگانه‌های مفهومی (نسبت به انسان/ جامعه غیر غربی)
اقتصادی	روستو	مدرن/سنتی، توسعه‌یافته/عقب‌مانده، اقتصاد صنعتی/ اقتصاد کشاورزی، نظام ارزشی جدید/نظام ارزشی جبرگرا، تولید و مصرف انبوه/تولید و مصرف محدود، ساختار اجتماعی افقی/ساختار اجتماعی عمودی.	غیرمولد، مصرف‌کننده، فاقد کارایی، فاقد سودمندی، تن‌پرور، کوتاه فکر، متضرر، بدبخت، مفلوک
	لیپست	ثروتمند/فقیر، صنعتی/عقب‌مانده، شهرنشینی/روستایی، باسواد/بی‌سواد، دموکراتیک/غیردموکراتیک.	
	لرنر	اقتصاد صنعتی/اقتصاد سنتی، سطح بالای شهرنشینی/سطح پایین شهرنشینی، سطح بالای آموزش/بی‌سوادی، گسترش رسانه‌های عمومی/فقدان رسانه‌های عمومی، تحرک و مشارکت اجتماعی/ضعف هم‌پذیری، عقلانیت و همدلی/وجود خشونت.	
سیاسی	شیلز	نظام سیاسی دموکراتیک/نظام سیاسی الیگارشیک و تمام‌تخواه، پیوند نخبگان و توده/عدم پیوند نخبگان با توده، نهادهای سیاسی متنوع و کارآمد/فقدان اپوزیسیون، بسیج سیاسی و حزب واحد، قدرت اجرایی و قضائی مستقل/عدم تفکیک قوا، فرهنگ سیاسی مشارکتی/فرهنگ مدنی آسیب‌پذیر، نظام فکری سنتی و وجود اجبار.	بی‌کفایتی سیاسی، ظالم، مظلوم، سرکوبگر، بی‌فرهنگ، جهالت سیاسی، صغارت سیاسی، بردگی سیاسی، بی‌عدالتی سیاسی، مخالف آزادی، صلح و امنیت
		عقلانیت و اقتدار سیاسی/تقدیرگرایی و اقتدار سلسله‌مراتبی، تمایز کارکردی و ساختاری/عدم تفکیک ساختاری-کارکردی، نهادمندی سیاسی/فقدان نهادینگی سیاسی، مشارکت	

	سیاسی/فقدان مشارکت یا مشارکت تجهیززی.	هانتینگتون	
	برابری اجتماعی/نابرابری اجتماعی، کارآیی سیاسی/ناکارآمدی سیاسی، انفکاک ساختاری/ادغام ساختاری، افزایش مشارکت سیاسی/انفعال سیاسی.	پای	
اجتماعی	روابط رسمی/روابط عاطفی، منافع فردی/منافع جمعی، شایسته‌سالاری/نسبت‌گرایی، ویژه‌نگری/درهم‌نگری، عام‌گرایی/خاص‌گرایی، تفکیک و تمایز ساختاری-کارکردی/فقدان تفکیک و تمایز ساختاری-کارکردی	پارسونز	
	تخصص‌گرایی/عدم‌وجود تخصص، عدم خودکفایی واحدها/خودکفایی، اخلاق جهانی/اخلاق محدود، تمرکزگرایی/پراکندگی، ارتباطات گسترده تکنولوژیک/ارتباطات سنتی، تمرکز مبادله/پراکندگی مبادله.	لوی	
	جامعه مدرن/جامعه سنتی، اقتدار قانونی/اقتدار قبیله‌ای، سواد/بی‌سواد، عقلانیت/اعتقاد به خرافات، تحرک اجتماعی/سلسله‌مراتب ناعادلانه.	اسملسر	
انسان متحجر، ناتوان، ترسو، گوشه‌گیر، خشن، دارای روحیه تهاجمی، عافیت طلب، بدگمان، شلخته و بی‌نظم،	محاسبه‌پذیر دانستن جهان/عدم‌محاسبه‌گری، مسلط بر طبیعت/عدم تسلط بر محیط، برنامه‌ریزی و نظم/بی‌برنامگی، مسئولیت‌پذیری/مسئولیت‌مستقل و خودمختار/وابسته، پراگماتیست/معتقد به اصول، آمادگی برای تغییرات و تجربیات جدید/پایبند به سنت‌ها و عدم‌تمایل به تجربه کردن امور جدید، مشارکت‌جو و آگاه/منزوی و فاقد آگاهی.	اینکلس، اسمیت و مک کلند	فرهنگی - روانشناختی

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در پی پاسخ‌دهی به این پرسش اصلی بود که مفهوم خشونت چه جایگاهی در نظریات مکتب نوسازی و توسعه دارد؟ چنانکه توضیح داده شد، خشونت صرفاً جنگ، آشوب، قهر، اجبار، انقیاد، سرکوب کردن و دیگر گونه‌های آشکار و صریح را دربر نمی‌گیرد بلکه جنبه پنهان و غیرمستقیم خشونت، بارها و بارها رخ می‌دهد اما چون زبانی و کلامی است و به عبارتی حالت انتزاعی دارد کمتر مورد توجه بوده است. نظریات توسعه و نوسازی اگرچه در نگاه نخست نظریاتی محبوب و کارآمد و با هدف پیشرفت و توسعه

خودنمایی می‌کنند اما وقتی به بطن آنها توجه می‌شود، آنها نیز حامل خشونت یا برچسب‌های منفی هستند. یافته‌های پژوهش نشان داد که با توجه به دترمینیسم معرفت‌شناسی و روش‌شناختی نظریات نوسازی و توسعه و همچنین تمایزها و تقابل‌های معنایی نهفته در مفاهیم ابداعی آنها، این نظریات به تعبیر دریدا، حامل خشونت انتزاعی، زبانی، بنیادی یا همان خشونت اولیه هستند. به عبارت روشن‌تر؛ نگاه، ذهنیت و روایت خطی، کلان‌نگر، قوم‌مدارانه، تقلیل‌گرایانه، ایدئولوژیک، هژمونیک، طردانگارانه، سلسله‌مراتبی، تخصیصی، آنتاگونیسمی، قطبی‌اندیشی، عمودی‌اندیشی، یکسان‌نگاری حاکم بر نظریات نوسازی و توسعه، باردار خشونت انتزاعی هستند، که در شرایطی می‌توانند حتی بستر ساز خشونت‌های ثانوی و عینی گردند. در واقع، دریدا از نوعی خشونت «بنیادی» صحبت می‌کند که از زبان ریشه می‌گیرد و به عبارتی ریشه در انتزاع دارد. بر اساس منطق دریدا، هر وجودی از تضاد با وجودی مقابل آن تعریف می‌شود و رابطه بین این دو قطب است که عامل حرکت و تکامل محسوب می‌شود، خشونت اولیه مد نظر دریدا را باید در درون نظام «تمایز» وی جستجو کرد. بنابراین، در ادامه تلاش کردیم به کمک روش شالوده‌شکنی یا واسازی دریدا، دوگانه‌های مفهومی و تقابل‌های معنایی موجود در سامانه نظری اندیشمندان این مکتب را شناسایی کرده، ضمن برشمردن آنها، از خشونت اولیه، نهانی یا انتزاعی نهفته در بطن این نظریات پرده برداریم. چنانکه در متن این پژوهش اشاره شد با توجه به نگاه دوآلیستی و آنتاگونیسمی و ایدئولوژیکی حاکم بر گفتمان مکتب نوسازی و توسعه، در عمل شاهد ترسیم نوعی «تمایز» و خط‌کشی میان «ما» و «دیگری» «خوب و بد» و «خیر و شر» هستیم که تقویت‌کننده مناسبات فرادستی- فرودستی «غرب» با «غیر» و نشان‌دهنده خشونت و سرکوب زبانی- انتزاعی این نظریات است. با این حال، همان‌گونه که دریدا تأکید می‌کند، این برتری، نه «بدیهی و طبیعی» که کاملاً «فرهنگی و برساخته» است. بنابراین با یافتن تقابل‌های درون متن می‌توان به نکات مهمی درباره ایدئولوژی‌ای دست یافت که متن از آن حمایت می‌کند و از این طریق درصدد ایجاد تساوی و عدالت میان عناصر در متن و عناصر حاشیه‌ای، تحقیر شده و سرکوب‌شده برآمد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- الهی، همایون (۱۳۹۶)، **شناخت ماهیت و عملکرد امپریالیسم**، تهران: نشر قومس.
- الهدادی، نفیسه و محمدعلی توانا (۱۳۹۶ب)، «خشونت در وضع طبیعی هابز: بازنمایی انواع خشونت در لویاتان»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال دوازدهم، شماره سوم
- برتران بدیع (۱۳۷۶)، **توسعه سیاسی**، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: نشر قومس.
- قرلسفلی، محمدتقی (۱۳۷۶)، **پست مدرنیسم و فروپاشی ذهنیت توسعه**، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، ش ۱۲۲-۱
- اسملسر، نیل (۱۳۵۵)، **نوسازی و روابط اجتماعی**، ترجمه رحمت‌الله مراغه‌ای (از مجموعه نوسازی و جامعه مایرون وینر)، تهران: نشر سهامی.
- اعتباریان خوراسگانی، اکبر و فرید قلی‌پورمقدم (۱۳۹۶)، «مرور تطبیقی نظریه‌های توسعه سیاسی»، **نشریه رویکردهای پژوهشی نوین در مدیریت و حسابداری**، دوره ۱، شماره ۳
- بشیری، حسین (۱۳۷۵)، «جامعه‌شناسی تجدد ۱»، **نشریه نقد و نظر**، سال چهارم، دوره ۳، شماره ۹: صص ۳۷۹-۳۵۴.
- پیت، ریچارد و الین هارت ویک (۱۳۷۹)، **نظریه‌های توسعه**، ترجمه مصطفی ازکیا و دیگران، چاپ اول، تهران: لویه.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۸)، «فرانز گرای، غیریت و جنبش‌های نوین اجتماعی»، **گفتمان**، سال اول، شماره ۱: صص ۸۹-۱۰۶.
- تاجیک، محمدرضا و نگین نعمت‌اللهی (۱۳۹۵)، «کیفیت بازنمایی خشونت کلامی در چارچوب منطق هویتی گفتمان نوبنیادگرایی؛ مطالعه موردی: داعش و بوکوحرام»، **مطالعات سیاسی**، سال نهم، دوره ۹، شماره ۳۳: صص ۲۷-۵۶.
- توانا، محمدعلی و نفیسه الهدادی (۱۳۹۶الف)، «خشونت در وضع مدنی هابز: بازخوانی لویاتان»، **سیاست نظری**، دوره جدید، شماره ۲۲: صص ۱-۲۷.
- پیت، ریچارد؛ و هارت، ویک الین (۱۳۸۴)، **نظریه‌های توسعه**، ترجمه مصطفی ازکیا، رضا صفری شمالی و اسماعیل رحمانپور، **نشر لویه**، ۱۳۸۴، صص ۱۲۰-۱۲۱
- دبیری‌مهر، امیر (۱۳۹۳)، «گونه‌شناسی مطالعات توسعه سیاسی از نظریه‌های جامعه‌محور تا نظریه‌های دولت‌گرا»، **راهبرد**، سال بیست‌وسوم، شماره ۷۰: صص ۱۷۹: ۲۰۹.
- دریدا، ژاک (۱۳۸۰)، «نامه‌ای به یک دوست ژاپنی»، **زیبا شناخت**، ترجمه فرزانه سجودی، سال پنجم، دوره سیزدهم، شماره ۴: صص ۱۹۵-۲۰۰.

- ربانی خوراسگانی، علی و مرتضی خوش آمدی (۱۳۸۸). «مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زبان «پیر بوردیو»»، **مطالعات فرهنگی و ارتباطات**، شماره ۱۶: صص ۱۵۵-۱۸۶.
- رحیمی، حسن و نجف شیخ‌سرای (۱۳۹۴). «خشونت نمادین در فراروایت غربی بنیادگرایی اسلامی»، **علوم سیاسی**، سال هجدهم، شماره ۷۲: صص ۲۳-۴۲.
- ژبژک، اسلاوی (۱۳۹۲). **خشونت، پنج نکته زیرچشمی**، ترجمه علی‌رضا پاکنهاد، چاپ چهارم، تهران: نی. ساعی، احمد (۱۳۹۴). **مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم**، چاپ شانزدهم، تهران: سمت.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲). **فرهنگ و امپریالیسم**، ترجمه اکبر افسری، تهران: قومس.
- شهبازی‌مقدم، ناهید و سارا وظیفه‌شناس (۱۳۹۵). «ساختار بنیادی خشونت در زبان و تأثیر آن بر خشونت و تجاوز علیه زنان از دیدگاهی غربی»، **غرب‌شناسی بنیادی**، سال هفتم، شماره اول: صص ۴۵-۶۷.
- فدوی، روح‌الله (۱۳۸۴). «پراگماتیسم»، **حکمت رضوی (فروغ اندیشه)**، سال پنجم، دوره دوم، شماره ۱۲ و ۱۳: صص ۸۶-۹۳.
- فوکو، میشل (۱۳۹۲). **مراقبت و تنبیه: تولد زندان**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ یازدهم، تهران: نی.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۷). **گذار به دموکراسی (تاریخچه پنجاه سال پژوهش‌های دموکراسی‌سازی)**، تهران: اختران.
- قرلسفلی، محمدتقی (۱۳۹۸). «نقد فرانظریه‌ای پسامدرن و فروپاشی ذهنیت توسعه»، **دوفصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل**، سال دوم، دوره دوم، شماره ۲: صص ۵۳۲-۵۵۸.
- کچویان (۱۳۸۴)، میزگرد علمی، راهبرد یاس، ش ۲، بهار
- کارزونی، سیدمصطفی (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی انسان‌شناسی قرآنی با انسان‌شناسی غربی با توجه به مبانی اعتقادی شیعه»، **حسنا**، سال هفتم، دوره سی‌ودوم، شماره ۴۵: صص ۱۷۰-۲۱۰.
- لهستانی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۶۸). «دیدگاه‌های نظری جامعه‌شناسی توسعه»، **نشریه علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز**، شماره ۸: صص ۴۵-۶۸.
- ماتیوز، اریک (۱۳۸۷). **فلسفه‌ی فرانسه در قرن بیستم**، ترجمه محسن حکیمی، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- محمدرضایی، محمدرضا و عظیم عابدینی (۱۳۹۱). «تبیین ضرورت دین»، **قبسات**، سال هجدهم، دوره ۱۹، شماره ۷۴: صص ۵-۳۲.
- نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۲). «منطق پارادوکسی اندیشه ژاک دریدا»، **نشریه شناخت**، شماره ۳۰ و ۴۰: صص ۱۱۹-۱۲۸.
- نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۵). «تاریخ، زبان و روایت»، **پژوهشنامه علوم انسانی**، شماره ۵۲: صص ۳۳-۴۶.

نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۵). «مفهوم دیگری در اندیشه ژاک دریدا»، همایش ادبیات تطبیقی خودی از نگاه دیگری: دانشگاه تهران.

هتته، بیورن (۱۳۹۲). *تئوری توسعه و سه جهان*، مترجم: احمد موثقی، تهران: نشر قومس.

وینر، مایرون (۱۳۵۴). *نوسازی جامعه*، ترجمه مقدم مراغه‌ای، تهران: فرانکلین.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ اول، تهران: علم.

ب) منابع انگلیسی

Derrida, J (1974). *Of Grammatology*, trans. Gayatri Spivak, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Derrida, J (1973). *Speech and Phenomena*, Northwestern University Press.

Derrida, J (1981). *Positions*, Trans. A. Bass, Chicago, University of Chicago Press.

Edwards, Ian (2003). *Derrida s (Ir) Religion: A Theology (of Difference)*, Duquesne University.

Snyder, David (1978) "Collective Violence: A Research Agenda and some strategic considerations", *The Journal of Conflict Resolution*, Vol.22. pp. 499- 534.

Rostow, W. W. (1960). *The stages of economic growth: A non-communist manifesto*. Cambridge: Cambridge University Press.

Cambridge University Press.

Nedervin J, Pieters (2010), *Development theory, reconstructions/deconstructions*; SAGE: London